



The Institutionalization of the Ottoman Caliphate and Safavid Monarchy Amidst the Crisis of Governance in the Islamic World: A Reevaluation of Sunni and Shia Political Thought

Mohammad Osmani¹



Abstract

In the second century of the Islamic calendar, the Abbasid Caliphate was established based on the central tenet of the caliphate, characterized by its Qurashi and Arab identity, as well as the specific allegiance of elites and the general populace, thereby forming a legitimate power structure. From this position, social cohesion emerged within the geographical realm under Abbasid authority. By the late Abbasid era, various ethnic groups had managed to create local and independent powers separate from the caliphate. In Iran, for instance, a monarchy had manifested that derived its religious legitimacy solely from the caliphate in Baghdad. A similar situation had developed in Egypt under the Fatimid and Mamluk rule. Turkic tribes in various regions of Anatolia and the Caucasus had united and were making strides toward power by seizing territories. The Mongol invasion and the fall of Baghdad exacerbated this crisis. Nonetheless, the people still looked toward the exiled Abbasid caliph, who had taken refuge with the Mamluks.

Amidst these circumstances, Sultan Selim I, by attacking Cairo and overthrowing the Mamluks, compelled the Abbasid caliph in the Hagia Sophia to transfer the caliphate to himself. For the first time in the history of Muslim governance, a non-Arab and non-Qurashi dynasty seized the power of the caliphate. Concurrently, in Iran, during the internal conflicts of the caliphate, Shah Ismail, after defeating the Aq Qoyunlu, entered Tabriz, the capital of the Turkmen, crowned himself, and established an independent power against the Osmani Caliphate.

The central question addressed in this paper is: how did these two governments manage to legitimize their authority amidst the crisis of the caliphate? The hypothesis posited is that in Iran, from the very beginning of the Abbasid era, a reevaluation of the unifying elements expressed in Persian language and the conceptualizations of Shia Islam paved the way for the emergence of an independent Iranian government. In contrast, the Osmani caliphate's legitimacy was achieved through the collaboration of Sunni jurists, who rationalized their support for the Osmani caliphate and mobilized the general populace under conditions of emergency and coercion. We will analyze the social conditions and the arguments presented to explore the institutionalization of Osmani and Safavid power.

Keywords: Governance, Caliphate, Osmani, Safavid, Sunni, Shia.

1 - Visiting professor at the Arab world Institute.



مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

فصلنامه علمی مطالعات خاورمیانه

سال ۳۲، شماره ۴، پیاپی (۱۲۲)، زمستان ۱۴۰۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۱۲

Home page: www.cmessjournal.ir

نوع مقاله: پژوهشی

تبارشناسی نهادینگی خلافت عثمانی و سلطنت صفوی در اوج بحران حکومت‌اندیشی در جهان زیست اسلامی؛ بازخوانی تقابل حکومت‌اندیشی

سنی و شیعی

محمد عثمانی^۱



چکیده

خلافت عباسی در قرن دوم هجری بر پایه دال مرکزی خلیفه با ویژگی قریشی و عرب بودن و نیز بیعت خاص نخبگان و عموم مردم قدرت مشروعی برمی‌سازند. از این موضع، انسجام اجتماعی در عرصه جغرافیایی تحت حاکمیت عباسی صورت می‌گیرد. در اواخر عهد عباسی هر یک از این اقوام، توانسته بودند قدرتی محلی و مستقل از خلافت ایجاد کنند، به صورتی که در ایران، سلطنت نمود یافته، تنها مشروعیت مذهبی خود را از خلافت در بغداد می‌گرفت. این روال در مصر تحت حاکمیت فاطمیون و ممالیک هم به وجود آمده بود. قبایل ترک در مناطق مختلف آناتولی و قفقاز متحد شده بودند و با تصرف مناطقی، خیزی برای کسب قدرت برداشته بودند. حمله مغول‌ها و سقوط خلافت بغداد، این شرایط بحرانی را مضاعف کرد. اما مردم هنوز چشمی بر خلیفه عباسی در تبعید و پناهنده ممالیک داشتند. حال در چارچوب این شرایط، سلطان سلیم اول با حمله به قاهره و ساقط کردن ممالیک، خلیفه عباسی را در مسجد ایاصوفیا مجبور به واگذاری خلافت به خود کرد. بر این اساس برای اولین بار در تاریخ حکومتی مسلمانان، خاندانی غیر عرب و غیر قریشی، قدرت خلافت را از آن خود می‌کرد. ایران هم در لحظه نزاع داخلی خلافت، شاه اسماعیل با پیروزی بر آق‌قویونلوها، وارد تبریز پایتخت ترکمانان می‌شود، تاجگذاری می‌کند و عنوان شاهی می‌گیرد و قدرت مستقلی در مقابل خلافت عثمانی می‌سازد. سؤال مطرح در این مقاله این است که در اوج بحران خلافت، چگونه این دو حکومت توانستند، مشروعیت برای تحکیم حاکمیت خود ایجاد کنند؟ فرضیه مطرح این است که در ایران از همان آغاز عصر عباسی، با بازخوانی مؤلفه امتدادبخش وحدت‌ساز در زبان فارسی و انگارهای مذهب شیعی شرایط برآمدن حکومت مستقل‌کننده ایران به وجود آمد؛ اما در بحث خلافت عثمانی با همراه کردن فقهای سنی و استدلال آنان به نفع خلافت عثمانی، عموم مردم را در شرایط اضطراری مجبور به پذیرش و تحمیل قدرت آنان کرد. اکنون تلاش می‌کنیم از موضع تحلیل وضعیت اجتماعی و ادله مطرح، شرایط نهادینه‌سازی قدرت عثمانی و صفوی را مورد کنکاش قرار می‌دهیم.

واژگان کلیدی: حکومت‌اندیشی، خلافت، عثمانی، صفوی، سنی، شیعه.

مقدمه

با گسترش اسلام به سرزمین‌های دیگر، اداره آنها از لحاظ سیاسی به یک دشواره برای مسلمانان عرب تبدیل شد. مسلمانان اولیه که در ساختار قبایلی معنا و مفهوم سلطه و سیاست‌ورزی را درک کرده بودند؛ با توسعه سرزمینی پرسش‌هایی دال بر نسبت این مردمان سرزمین‌های فتح شده با حکومت مسلمانان چیست؟ چگونه بر این مردمان می‌توان اعمال سلطه کرد؟ پذیرش اسلام از جانب آنان از لحاظ جایگاه اجتماعی چه موقعیتی با مسلمانان عرب پیدا می‌کنند؟ مشروعیت اعمال سلطه بر آنان از جانب امر دینی یا امر عرفی است؟ و سؤالات بسیاری که در ابتدا مواجهه‌ای از افق معنایی دنیای مدرن با مسائل عصر سنت در نظر می‌آید؛ اما رجوع به تحولات سیاسی عصر فتوحات و بحث‌هایی که در متون سریانی، رومی و اسلامی گزارش شده ما را با این نوع پرسش‌ها روبه‌رو می‌سازد. عرب‌های مسلمان با فتح مکه و نهادینگی اسلام در کل شبه جزیره حجاز، به دلیل زندگی در میان دو تمدن ایرانشهری و رومی، آنان را آگاه به امر سیاسی و اجتماعی کرده بود، به‌خصوص بعضی از قبایل عرب، گرایش سیاسی به این دو تمدن داشتند. لذا با قدرت یافتن مسلمانان در حجاز، این قبایل عربی به نیروهای مسلمانان در درون این دو ساختار امپراطوری تبدیل شدند.

در دوره عباسیان که با کمک نیروهای ایرانی مسلمان و غیر مسلمان به قدرت رسیده بودند، تجربه ایرانیان در سیاست‌ورزی و اعمال حاکمیت را الگوی خود قرار دادند. نتیجه این فرایند به وجود آمدن حکومت‌اندیشی بود که از لحاظ محتوایی متکی به سنت نبوی در قالب الگوی ساختاری امپراطوری ایرانشهری نمود می‌یافت. این روند در مناسبات قدرت در بستر اجتماعی مسلمانان، به تولید دانشی منجر شد که ساختار قدرت را سامان‌دهی می‌کرد. مهم‌ترین بخش دانش بر محور مؤلفه خلافت، انسجام اجتماعی را بنا می‌کرد. این حکومت‌اندیشی^۱، در ذهنیت عمومی مسلمانان، مشروعیت قدرت را برمی-ساخت و بر پایه دانش نویناد فقه، روابط اجتماعی مسلمانان از یک‌سو و مسلمانان با قدرت را از سوی

۱ - حکومت‌اندیشی، عبارت از ساختاری است که با تکیه بر تمامی انواع قدرت، یعنی حاکمیت و انضباط، به توسعه مجموعه‌ای همساز از دستگاه‌های خاص حکومتی متکی به دانش‌ها منجر شد. فوکو بر اهمیت فرایندی در دوران اخیر در عصر مدرنیته تاکید می‌کند که آن را «حکومت‌مند شدن دولت» می‌خواند؛ این مفهوم را وی در برابر مفهوم «دولتی شدن جامعه» قرار می‌دهد. دولتی شدن جامعه بر دخالت دولت در همه امور زندگی دلالت دارد که با الگوی حاکمیتی همخوان است. در الگوی حکومت‌رانی، تکنیک‌هایی است که هدف اصلی آنها ایجاد وضعیت «خود تنظیمی» یا به بیان بهتر فرایندهای «خودمقیدسازی-self-regulation» است.

دیگر تنظیم می‌کرد. حال در این مقاله تحقیقی با توجه به این الگوی حکومت‌اندیشی متکی به دانش برساخته اسلامی، مشروعیت قدرت نهادینه در ذهنیت عمومی را بررسی می‌کنیم تا از چشم‌انداز آن چگونگی عدول از این مناسبات قدرت-دانش در نهادینه‌سازی خلافت عثمانی و سلطنت صفوی مورد کنکاش قرار دهد.

مبانی مشروعیت‌ساز قدرت در حکومت‌اندیشی اسلامی

الف: تکوین مشروعیت‌سازی قدرت اسلامی

شکل‌گیری حکومت بر بنیاد دین اسلام برای اولین بار در شهر یثرب (مدینه) آغاز شد. پیامبر اسلام، در وضعیت جدید به برسازای جامعه‌ای نو اقدام کرد. مبنای شکل‌گیری این جامعه با عدول از مفاهیم قومی و قبیله‌ای، مناسبات اجتماعی نوینی مبتنی بر دین را جایگزین کرد. دیگر عرب بودن مبنای شکل‌گیری جامعه نبود، بلکه هر کس مسلمان است، بدون توجه به قوم و قبیله‌اش، رنگ یا نژادش به عضویت برابر در آن جامعه در می‌آمد؛ چیزی که ذهنیت عرب تا آن زمان، چندان آشنایی با آن نداشت. بر پایه این نگرش، محمد^(ص) صحیفه یا منشور مدینه‌ای را نوشت و تمام اعضای جامعه بر آن به اتحاد و یگانگی رسیدند. مفهوم «أمت/Ummah» در بند اول این منشور، اجتماع توده‌ها بر محور اسلام را نمایندگی می‌کند.^۱ رهبری امت در ابتدا به دلیل جایگاه پیامبری، مورد پذیرش عامه بود؛ اما در وضعیت متنوع اجتماعی از لحاظ اعتقادی، جایگاه پیامبری او برای پیروانش معنای سلطه می‌آفرید. حال یهودیان و پیروان ادیان دیگر در مدینه برپایه پذیرش حاکمیت سیاسی او، در مدار جامعه نوپا قرار گرفتند. محمد در قامت رهبری نوین در شبه جزیره حجاز، بسیاری از مبانی و اصول حکمرانی جدید را طراحی کرد؛ اما در مقابل ساختارسازی و نظام‌مندی حکمرانی تدوین نشد (w.montgomery watt; 1968: 13-14). گذشت زمان و تحولات سیاسی که به توسعه جغرافیایی اسلام منجر شد، ضرورت شکل‌دهی به بنیان یک سازمان منسجم اداری و سیاسی بر جامعه نوینان را تحمیل می‌کرد.

مردمان عرب، به دلیل زندگی در میانه دو تمدن با ساختار امپراطوری از یک‌سو و مناسبات ارتباطی اقتصادی از سوی دیگر، آنان را با سازمان‌وارگی حکومت آشنا کرده بود. از این جهت در گام نخست تاسیس حکومت در مدینه، ساختارها، قواعد و شیوه‌های ابتدایی حکمرانی شکل گرفته توسط محمد^(ص)

۱ - نویسنده این نوشتار در مقاله‌ای جداگانه تبارشناسی مفهوم اُمت و معنا و مفهوم آن را در چشم‌انداز حکومت‌اندیشی

اسلامی مورد بررسی قرار داده است.

بر این آگاهی گواهی می‌دهد.^۱ توسعه سرزمینی اسلام در دوران خلیفه سوم و چهارم، عینیت بخشی به یک سازمان قوی برای اداره این جامعه را ناگزیر کرده بود؛ بر اساس این ضرورت، چالش مبتنی بر شیوه حکمرانی در بدنه جامعه مسلمانان نمود یافت. طیفی با اتکاء به سنت محمدی در حکمرانی، خواستار تحقق الگوی او بودند که در رهبری علی بن ابی طالب نمود می‌یافت. در مقابل طیف دیگر که ابتدا عثمان بن عفان خلیفه سوم آن را رهبری می‌کرد و بعد معاویه بن ابی سفیان رهبر این جریان بود، بر احیای میراث عربی در بستر اسلامی تأکید داشتند. نتیجه چالش حکمرانی به سلطه ایده عربیت در بستر اسلامی منجر شد. مدت حکومت بنی‌امیه و مروانی‌ها، به دلیل فرهنگ شفاهی حاکم بر ذهنیت عرب از یک سو و عدم توجه به برسازی ایده حکمرانی متکی بر تحولات اجتماعی در بدنه جامعه عربی، نتوانستند علی‌رغم تلاش‌های نوآورانه در بخش اقتصادی و توسعه حاکمیت بر کلیت سرزمین‌های تحت تصرف و علوم طبیعی و پزشکی و... در عرصه حکومت‌اندیشی و انتقال تجارب ملل دیگر تلاشی صورت دهد. در باب تجربه رومی، چون مرکزیت در دمشق بود و مشاورانی از مسیحیان تابع دولت روم اختیار شده بود، وجه غالب را به نمود مؤلفه‌ها و اصول عربی در سیاست‌ورزی و حکمرانی می‌دادند (Lapidus, 2012: 125). این امر سبب شد تا پس از مرگ معاویه، رهبر این جریان، مواجه حکومت با مخالفان از طیف متکی به خاندان پیامبر و ایرانیان، فزونی گیرد. نتیجه این برخورد، برآمدن جنبش‌های اعتراضی که شهادت حسین بن علی و دیگر افراد خانواده‌اش آغازگر آن بود و جنبش شعوبیه در اوج آن قرار داشت، سرکوب خشن حکومت، ائتلاف قوی میان این جنبش‌ها برای سقوط حکومت اموی را به وجود آورد.

تزلزل در ساختار قدرت در انتهای قرن اول، تدوین حکومت‌اندیشی متناسب با شرایط متنوع قومی و اعتقادی جامعه اسلامی را ضروری می‌نمود. عبدالحمید بن یحیی الکاتب و ابن مقفع به عنوان پیشقراولان این ضرورت به تدوین و ترجمه متون بایسته برای برسازی حکومت‌اندیشی اقدام کردند. این فرایند

۱ - اخذ مالیات از درآمدها بر مبنای نوین حکمرانی بر خلاف وضعیت پیشین که سران قبیله و شیخ و بزرگ در مکه یا شهرهای دیگر در امر سازمان‌دهی بازار و تجارت پول را بر اساس نوع تجارت یا میزان سود در آن اخذ می‌کردند، در وضعیت جدید، حاکم بر اساس قانون متکی به وحی (امر مشروعیت‌ساز) هم برای سازمان‌دهی جامعه و میدان حکمرانی و هم کاهش شکاف طبقاتی در جامعه، مالیات‌هایی اخذ می‌کردند. جواد علی در کتاب المفصل فی التاریخ العرب قبل الاسلام در جلد پنجم به تفصیل مالیات‌های دوره پیشا اسلامی متناسبات با روح قبیله و ساختار آن را با مالیات‌های دوره اسلامی به خوبی قیاس کرده است.

تبارشناسی نهادینگی خلافت عثمانی و سلطنت صفوی در اوج بحران حکومت اندیشی در جهان زیست اسلامی؛ بازخوانی تقابل حکومت اندیشی سنی و شیعی / محمد عثمانی

بعدها در عصر عباسی با عنوان نهضت ترجمه، تدوین حکومت اندیشی اسلامی را در دستور کار خود قرار دادند. عباسیان با کمک طیف بزرگی از نخبگان و اندیشمندان ایرانی و نیروی اجتماعی آنان، در انقلاب علیه امویان همکاری کردند. کسب قدرت اگرچه در بدنه اجتماعی مسلمانان شکاف و چندپارگی به وجود آورد، اما این دشواره خود در تدوین یک ایده حکومت اندیشی که به وسیله آن تنوع و تکثر قومی، فرهنگی و زبانی همراه با دینی را بتواند حل کند، از این چشم انداز الگوی حکومت-اندیشی ایران شهر همراه با تجربه حکمرانی طولانی ایرانیان، در تدوین سیاست ورزی و شکل دهی به امپراطوری مسلمانان بسیار تاثیر داشته است.

مسئله اصلی، تحت تاثیر فضای سیاسی ناشی از سقوط سلطنت اموی، مشروعیت حاکم و پذیرش حکومت بود. عباسیان با تکیه بر نخبگان ایرانی، مشروعیت حاکم و حکومت، چگونگی اعمال حاکمیت، مناسبات ارتباطی حکومت با امت و راه های ارتباطی امت و غیر مسلمانان تحت حاکمیت مسلمانان، توجیه فکری کردند. ایرانیان با ایجاد بسترهای لازم علمی، انتقال دانش و تجربه های سیاسی ملل دیگر را برای این ضرورت را در دستور کار خود قرار دادند. حاصل این تلاش ایجاد دانش مورد نیاز قدرت در عصر عباسی بود. تولید دانش فقه، کلام و شریعت نامه ها، سیاست نامه ها، تاریخ نگاری و در نهایت ادبیات و فلسفه در چارچوب مناسبات قدرت-دانش دوره عباسی بر ساخته شد (Roemer, H.R, 1986: 256). این داده های دانشی ما را با حکومت اندیشی روبه رو می سازد که بر دال مرکزی خلیفه بر ساخته می شود. خلیفه محور قدرت اسلامی بر مدار الگوی حکومت اندیشی ایرانی و مفهوم شاهنشاه بود. مشروعیت این جایگاه را خلیفه از انگاره شمولیت گرایانه پیامبر اسلام اخذ می کرد. در دوره خلفای راشدین و بعدها اموی، خلیفه و حاکم به دلیل موقعیت و جایگاه حکومت ورزی، مشروعیت الهی کسب می کردند، زیرا این منصب را در راستای تحقق غایات شارع می دیدند. در دوره عباسی امر مشروعیت نه از منصب که از منشأ اعطایی از جانب خداوند به پیامبر بر می خیزد (رشید عسیران، ۱۹۸۵: ۲۰۲). این نگرش، مشروعیت جایگاه خلیفه را به صورت طولی از پیامبر به خداوند، منتسب می کند، الگویی که از جایگاه شاهنشاه در آموزه های حکومت اندیشی ایران شهری در دینگر اخذ شده است.

ب: مبانی مشروعیت خلیفه در حکومت‌اندیشی مسلمانان

همان‌گونه که در ساختار اولیه حکومت عصر مدینه، موقعیت چندگانه محمد^(ص) مشروعیت‌ساز بود؛ وی از اشراف جامعه به دلیل برخورداری از نسب قریشی و دیگری برخورداری از موقعیت الهی پیامبرانه و جایگاه اخلاقی اکتسابی خود در میان اهالی مکه در روابط اجتماعی و تجاری، پذیرش مشروع حکمرانی او را شکل داده بود؛ اما در عصر عباسی این داده‌های تاریخی موقعیت پیامبر، منبعی برای شکل‌گیری دانش فقه، کلام، شریعت‌نامه‌ها و سیاست‌نامه‌ها، جهت مشروعیت حاکم بود. بر خلاف عصر اموی که بعدها در بخشی از شریعت حکمرانی هم نمود یافت، حکمرانی با زور و اخذ قدرت با شمشیر مشروعیت‌ساز نبوده است، مگر در شرایط استثنایی که خلیفه برخورداری از شرایط و ویژگی‌ها نباشد^۱. اما در زمانی که خلیفه برخورداری از شرایط در جامعه باشد، حاکم با شمشیر مشروعیت نخواهد داشت.

اولین و مهم‌ترین ویژگی خلیفه، قریشی بودن است. امری که در حکومت‌اندیشی ایرانی تحت عنوان نژادگی از آن یاد می‌شود. انتصاب به موقعیت بالای اجتماعی که از نسب و انتصاب به خاندان به دست می‌آید. قرشی بودن در ایده حکومت‌اندیشی مسلمانان که در تفکر سنی امروزه خود را نمایان می‌سازد، کلیت انتصاب به قبیله قریش، شرافت اجتماعی به همراه می‌آورد. این امر در تفکر شیعی، امروزه فقط به خاندان پیامبر و شرافت نسلی از او معنا یافته است. در تفکر شیعی، انتصاب به خاندان پیامبر را ولایت‌پذیر می‌کند، اما در فقه اهل سنت به قبیله قریش به مثابه عرب، امکانات مشروعیت را با خود می‌آورد. ایده مطرح در سقیفه که عرب تنها به حاکمی از قریش (به مثابه اشراف عرب) تن به حکومت می‌دهد، این صفت عرب بودن حاکم را برای مسلمانان ضروری می‌کند. این عربیت، از نسب قریشی پیامبر بر می‌خیزد، زیرا او عرب بوده و تسلسل خلافت مشروع از نسل او است، رابطه لازم و ملزومی برای خلیفه ایجاد می‌کند. در اینجا عباسیان با شیعیان در چالش بزرگی قرار گرفتند؛ بر پایه این استدلال، فرزندان علی بن ابی طالب از دختر پیامبر فاطمه بر امر خلافت محق‌تر می‌آمدند (پاتریشیاکرون، ۱۳۹۴:

۱ - در فقه اهل سنت از برای قوام جامعه و جلوگیری از هرج و مرج، حاکم بالسیف به مثابه کسب قدرت با زور شمشیر مشروع و توجیه می‌شود. البته آن در شرایط خاصی که خلیفه با ویژگی‌های بایسته مطرح در این دانش‌های مشروعیت‌ساز وجود نداشته باشد، ضرورت پذیرش قیام‌کننده با شمشیر توجیه می‌شود. المبتون در کتاب دولن و حکومت در اسلام به ترجمه محمد مهدی فقیهی، آراء فقهای توجیه‌کننده حکومت با شمشیر را ذکر کرده است.

۸۲). این امر جدا از رغبت یا عدم آن به فرزندان علی در امر حکومت بود، چرا که شیعیان علوی، برای اخذ قدرت برای یکی از فرزندان علی از فاطمه، تلاش می‌کردند. عباسیان در مقابل این استدلال، ناچار به جعل و تفسیر روایت‌هایی از پیامبر شدند؛ آنان با طرح این موضوع که خلافت را محمد به پسرعموی خود علی واگذار نکرده، بلکه آن را به عمویش عباس داده، در مقابل این چالش ایستادگی می‌کردند (همان: ۹۱). این رویارویی به دلیل اهمیت منشأ مشروعیت حاکمیت بوده است.

مرد بودن که دلالت بر ذهنیت عمومی مردسالارانه دارد، این ویژگی‌ها به تنهایی مشروعیت‌ساز نبوده است، بلکه در کنار صفات شخصی، امری چون بیعت دوگانه، عینیت‌ساز جایگاه خلافت است. در ابتدا اشراف از قریش و نخبگان جامعه مسلمانان، بیعت با خلیفه دالبر برخوردار می‌بودند و از صفات بایسته این جایگاه گواهی می‌دهند (شورای حل و عقد)، سپس با تأیید نخبگان، عامه جامعه از راه‌های گوناگون با خلیفه بیعت می‌کنند. بیعت به مثابه پذیرش مبتنی بر عهد و پیمان است (آن لمبتن، ۱۳۹۲: ۵۸). عهدی که هر دو سو بر پایه اصول شناخته شده در سیاست‌ورزی چون عدل و انصاف با رعیت، رعایت حقوق مردم و خداوند، قضاوت و جهاد در راه خدا، قرارداد می‌بندند. هیچ‌یک از دو سو، حق زیرپا گذاشتن اصول بایسته سیاست‌ورزی را ندارند. در اینجا بعضی از فقها بر عزل خلیفه در صورت زیرپا گذاشتن اصول بایسته بیعت نظر می‌دهند. این جواز، امکان خلع خلیفه از طریق انقلاب و جنگ با او را می‌دهند. اما در مقابل حکومت‌اندیشی رسمی برآمده از فقه‌های رسمی حکومت، جواز به شورش بر حاکم حتی اگر عهد را نقض کرده باشد را نمی‌دهند، زیرا که بستر هرج و مرج را در جامعه به وجود می‌آورد. این عده بر این باور هستند که ویژگی‌هایی که خلیفه متخلق به آن بوده، مانع از خروج وی از عدل و انصاف در حق امت می‌شده است؛ لذا ضرورتی برای توجیه شرعی قیام علیه خلیفه نمی‌دیدند. ابوالحسن ماوردی در احکام السلطانیة در کنار شروطی که در بالا مطرح ساختیم، صفات مکملی را اظهار می‌دارد که عبارت هستند از عدالت با تمام شروط لازم آن، دانشی که خلیفه بتواند در احکام دین اجتهاد کند، سلامت حواس و تامل‌الاعضا بودن، آگاهی لازم نسبت به امور بایسته حکومتی داشتند؛ شجاعت و دلیری متکی به آگاهی هم امری ضروری است (ماوردی، ۱۳۷۸: ۶).

در توجیح امر حکمرانی به امر خدا یا حکومت دینی، سیاست‌ورزی از برای تحقق غایت شارع است. این ایده اصلی، خلیفه را در چارچوب آن مشروعیت‌دار می‌کند. خروج از غایت شارع، حکومت دینی را به حاکمیت جور تبدیل می‌کند. ماوردی از این چشم‌انداز، دین را عرف اجتماعی مسلط می‌داند، مهم‌ترین ویژگی دین را تسلیم جامعه به قواعد آن دانسته و چنین می‌اندیشد که هیچ جامعه‌ای بدون

دین قابل تصور نیست. به نظر او که دین به معنای عرف عام و شامل، ضروری جامعه و سیاست هم خواهد بود (همان: ۱۵). از آن رو که هر جامعه عرف خاص خود را دارد که نظام سیاسی آن را سامان می‌دهد، هیچ جماعتی بی‌دین نخواهد بود. ماوردی با این تحلیل که متکی به تجربه حکومت‌اندیشی ایرانیان بوده که دین و شاهنشاهی (سیاست) تفکیک‌ناپذیر بوده‌اند، بر حقانیت شریعت اسلام تأکید می‌نماید تا در چارچوب آن مشروعیت خلیفه در همزادی و همراهی دین و اجرای آن تأیید می‌نماید. ماوردی با تأکید بر این امر که اساس حکومت متبلور در خلافت در حفظ دین برآمده از وحی و نبوت است، لذا هر گونه اهمال در حفظ، دستگاه خلافت رو به تباهی و اضمحلال خواهد رفت (فیرحی، ۱۳۷۸: ۲۱۵).

این بینش نظری در باب امر حکومت‌اندیش در دوره میانه، دستگاه خلافت را متکی بر یک تئوری و ایدئولوژی منسجمی ساخت که حتی در زمان فترت و ضعف خلافت در بغداد، قدرت‌های پیرامونی از سلطان ایران‌نشین تا خلیفه فاطمی در مصر، در ارتباط با خلیفه عباسی، مشروعیت حاکمیت خود را از او در افکار عمومی امت اتخاذ می‌کردند. این تصور حکومت‌اندیشان از خلافت عباسی، در زمانی که خلیفه بغدادنشین در اوج ضعف بود، امکان فائق آمدن بر او از جانب قدرت‌های پیرامونی نداشتند، زیرا این قدرت ایدئولوژیک نهادینه در اذهان عمومی مدافع از موجودیت خلافت بود؛ به‌خصوص اینکه در برسازی این بینش حکومت‌اندیشانه، دو امر دین و سیاست، وجه قدسی به نماد حکومت مسلمانان یعنی خلیفه دادند. در این رهیافت، روایت‌های منصوب به پیامبر اسلامی در باب خلافت و خاندان عباسی، در قدسی‌سازی قدرت تأثیر بسیار داشتند. بر این اساس ما شاهد استمرار چهار قرن، حکومت عباسی در بستر اجتماعی مسلمانان هستیم.

شرایط عدول از مبانی مشروعیت‌ساز قدرت در نزد حکومت‌های عثمانی و صفوی

دوره تاریخی سقوط عباسیان تا برآمدن صفویان و عثمانی‌ها یکی از پیچیده‌ترین و مهم‌ترین مقاطع تاریخی جهان اسلام است که شامل حمله مغولان، فروپاشی قدرت مرکزی عباسی، ظهور ایلخانان و تیموریان و در نهایت برپایی سلسله صفوی و عثمانی است. حکومت عباسی در شرایطی بر علیه امویان انقلابی را صورت دادند که اختلاف در بدنه اجتماعی بر مشروعیت سیاسی حکومت آنان در نتیجه برخورد خشن با مخالفان فزونی یافته بود. آنان در شرایطی قدرت را کسب می‌کردند که جامعه نوین‌یاد اسلامی از لحاظ توجیه عقلایی و دینی حاکمیت خود بر نومسلمانان در ابتدای حرکت خود بودند که امویان با اعمال زور و فشار، تلاش کردند تا هر صدای مخالف را سرکوب نمایند. ارسال حجاج بن

یوسف ثقفی به عراق، نمونه‌ای از سیاست‌ورزی خشن بنی‌امیه در تحمیل مشروعیت خود بود، امری که عمر حکمرانی آنان را کوتاه ساخت. در مقابل عباسیان با آگاهی از بستر اجتماعی متکثر فکری، فرهنگی و دینی تلاش کردند تا منبع بر سازنده مشروعیت را در فرایند مناسبات قدرت-دانش در ذهنیت عمومی توجیه کنند. پذیرش حکومت با اتکاء به منبع قدسی و مشروعیت‌ساز به صورت تثوریک، در چارچوب دانش‌های مختلف، عباسیان را در میان توده‌های تحت حاکمیت خود، مقبول و مشروع ساخته بود. این بنیان تثوریک، جایگاهی قدسی به منصب خلافت بخشید (Mitchell, Colin P, 2009: 321)، امری که مانع از هر نوع قیام جمعی و همگانی علیه عباسیان شد. حکومت عباسی با وجود مخالفان بسیار، هیچ‌گاه امکان ائتلاف میان مخالفان را فراهم نداشت، بلکه با تکیه بر این ذهنیت نهادینه مبتنی بر حکومت‌اندیشی دینی و قدسی، موقعیت خود را در مدت چهار قرن، ترمیم و تصحیح می‌کردند. امپراطوری عباسیان که از سال ۷۵۰ میلادی با پایتختی بغداد شروع به کار کرد، در طول قرون میانه به اوج قدرت خود رسیدند، اما به مرور، ضعف‌های داخلی و خارجی امپراطوری را فرسوده کرد. تضعیف تدریجی قدرت خلفای عباسی و تسلط سرداران نظامی و سلسله‌های محلی (مانند آل بویه و سلجوقیان) موجب کاهش اقتدار خلیفه شد.

در نهایت، حمله خارج از جهان اسلام، توسط مغولان در سال ۱۲۵۸ میلادی به سقوط حکومت عباسی منجر شد. مغولان به رهبری هلاکو خان بغداد را تصرف کرده و خلیفه عباسی المستعصم را به قتل رساندند. این رویداد به شکل‌گیری یک خلافت عباسی نمادین در قاهره تحت حمایت ممالیک منجر شد، اما به طور عملی خلافت عباسی دیگر قدرت سیاسی واقعی نداشت. مغول‌ها همچنین بخش‌های بزرگی از قلمروهای اسلامی را نابود کردند، اما پس از مدتی خود مغولان در منطقه ایران و عراق مستقر شدند و سلسله ایلخانان را تأسیس کردند که به تدریج به اسلام گرویدند (Witteck, 1938: 36).

نقطه عطف سقوط عباسیان، ممالیک (نظامیان برده‌تبار که به تدریج به قدرت رسیده بودند) در مصر به قدرت رسیدند و کنترل بخش‌های بزرگی از سرزمین‌های اسلامی را به دست گرفتند. آنها نه تنها از نظر نظامی قوی بودند، بلکه نقش مهمی در دفع حملات مغول و صلیبی‌ها ایفا کردند. در این دوره، مصر و شام به مراکز مهم سیاسی و فرهنگی تبدیل شدند. در بخش شرق تمدن اسلامی، سلسله‌ای از حکومت‌های مغول‌تبار به نام ایلخانان در ایران و بین‌النهرین به قدرت رسیدند. ایلخانان به تدریج اسلام آوردند و نقش مهمی در احیای فرهنگی و سیاسی مناطق تحت تسلط خود داشتند.

در همین زمان، در اواخر قرن سیزدهم، عثمان یکم، بنیان‌گذار امپراطوری عثمانی، با ایجاد یک دولت کوچک در آسیای صغیر (ترکیه امروزی) ظهور کرد. عثمانی‌ها به تدریج با بهره‌گیری از ضعف‌های موجود در جهان اسلام و شرق اروپا به قدرت رسیدند. دوره گسترش عثمانی‌ها در قرون ۱۴ و ۱۵م با پیروزی‌های نظامی و سیاسی همراه بود. عثمانی‌ها توانستند از فرصت‌هایی که به‌ویژه پس از فروپاشی خلافت عباسی و ضعف ایلخانان و بیزانس فراهم شد، استفاده کنند. مهم‌ترین نقطه عطف در قدرت‌گیری عثمانی‌ها، فتح قسطنطنیه در سال ۱۴۵۳ میلادی توسط سلطان محمد دوم (محمد فاتح) بود. این فتح نه تنها پایان امپراطوری بیزانس را رقم زد، بلکه آغاز دوره‌ای جدید از تسلط عثمانی بر بخش‌های بزرگی از جهان اسلام و اروپا را نیز به همراه داشت.

با اسلام آوردن ایلخانان، نقش مهمی در بازسازی فرهنگی و اقتصادی ایران پس از تخریب‌های اولیه مغولان داشتند. غازان خان (ح. ۱۲۹۵-۱۳۰۴) و جانشینانش تا حدودی موفق به تثبیت نظم و رونق اقتصادی شدند. پس از فروپاشی ایلخانان، ایران تحت کنترل حکومت‌های محلی مانند جلاریان و سپس تیموریان قرار گرفت. تیمور لنگ (۱۳۳۶-۱۴۰۵) با فتوحات گسترده‌ای که انجام داد، سلسله تیموری را تأسیس کرد و مراکز فرهنگی مهمی مانند سمرقند و هرات به وجود آمدند. تیموریان تأثیر بزرگی بر هنر و فرهنگ اسلامی داشتند، اما به دلیل جنگ‌های داخلی و تقسیم قلمرو تیموریان، این دولت در اوایل قرن ۱۶ میلادی فروپاشید. در این زمان، شاه اسماعیل صفوی (۱۴۸۷-۱۵۲۴) با تکیه بر نیروی نظامی قبایل قزلباش، توانست در سال ۱۵۰۱ تبریز را تصرف کند و به‌عنوان شاه ایران تاجگذاری نماید. او مذهب تشیع اثناعشری را به‌عنوان مذهب رسمی ایران اعلام کرد و با این اقدام، هویت جدیدی برای ایران ایجاد نمود که این کشور را از همسایگان سنی‌مذهبش متمایز کرد. صفویان توانستند ایران را دوباره یکپارچه کنند. شاه اسماعیل اول بنیان‌گذار این سلسله بود و موفق شد با پیروزی‌های نظامی خود امپراطوری صفوی را مستحکم کند (Kennedy, 2004: 223).

در این گزارش فشرده تاریخی از دوران سقوط عباسیان تا برآمد عثمانی و صفوی با این مسئله روبه‌رو می‌شویم که دو قرن سرزمین‌های اسلامی از دوران طلایی تمدن و شکوفایی علم فاصله می‌گیرند و عرصه سیاسی میدان‌گاه جولان نیروهای و سرداران نظامی می‌شود. این شرایط فرایند افول تمدن اسلامی را با سرعتی مضاعف رو به اضمحلال می‌برد. این وضعیت تحت حاکمیت نظامیان، مؤلفه‌های مشروعیت‌ساز حکومت‌اندیشی اسلامی را با سلطه شمشیر و زور از بین برد. تمام سلسله‌هایی که در این دو قرن به قدرت می‌رسیدند، تنها با اتکاء به قدرت شمشیر بر مسلمانان مسلط می‌شدند.

این وضعیت، شرایط حکومت اندیشی مسلمانان با توجه به دانش های توجیه کننده قدرت را متحول ساخت. بسیاری از گرایش فکری که در حاشیه قدرت حاکم و ایدئولوژی آن بودند، در این دوره فرصت مطرح کردن خود به مثابه ایده بدیل اندیشه مسلط سنی مذهب معتزلی و اشعری پیدا کردند. مذهب شیعی، نمونه واضح این تفکرات بود که در ایران در دوره آق قویونلوها خود را متجلی ساخت. در مقابل تفکر حاکم سنی که خود را ملتزم به ایده حکومت اندیشی منسجم و مشروع می دید، در شرایط نزاع های نظامی، از ایده حکومت اندیشی دینی، قدسی مشروعیت ساز با مبانی و اصول واضح به سمت حق حاکمیت که از آن کسی است که بتواند با قدرت، حتی با زور نظم، ثبات و امنیت را به جامعه بازگرداند، نزدیک می شود. در چارچوب این دو تفکر شیعی و حاکمیت با شمشیر، تحولات بنیادی در حکومت اندیشی مسلمانان رخ می دهد که نتیجه آن استقلال ایران به عنوان یک کشور مستقل از خلافت و برآمدن حکومت عثمانی، خارج از چارچوب حکومت اندیشی مسلمانان می شود.

چگونگی توجیه عدول از مبانی حکومت اندیشی اسلامی در حکومت های عثمانی و صفوی

در دوره عباسی، مخالفان بر اساس نگرش حکمرانی نوین توانستند در عرصه اجتماعی حضور خود را تثبیت نمایند، به خصوص در جریان نهضت ترجمه و تولید دانش، مکاتب و جریان های سیاسی با اتکاء به دانشی وجود خود را مطرح می کردند؛ از جمله شیعیان که در این عصر در قامت مذهبی، مبانی، ایده ها و اندیشه های اولیه آن در حال بروز و برسازی بود. ایرانیان با توجه به مناسبات ارتباطی پیراوان خاندان پیامبر با سران و ائمه آن، فرصتی برای بازخوانی و بازاندیشی در ایده های پیشا اسلامی خود در این چارچوب را پیدا کردند. وجود مفاهیمی چون امام، ارتباطات مبتنی بر احترام و تکریم خاندان پیامبر و اعلیت فرزندان علی^(ع) در میان نخبگان علمی جامعه، کسانی مانند محمد باقر یا جعفر صادق و... این امکانات را در اختیار ایرانیان داد تا در دو بخش ایمانی و ارتباطی با خداوند، عرفان ایرانی را وارد نمایند و در عرصه مباحث حکومت اندیشی ایده شاهی آرمانی را در قالب فکر شیعی باز تعریف کنند. البته این مسائل به تدریج و در فرایند تاریخی در دوره عباسی مبانی و چارچوب های فکری آن شکل گرفت و در ادوار بعدی تا برآمدن صفویه، به صورت یک فکر منسجم در بستر دانش فقه، کلام و تاریخ خود را بازتولید کرد.

دوران سختی و فشار حاکمیت بر شیعیان، عرفان و تصوف، مهم ترین چارچوب فکری انسجام بخش شیعیان بوده، اما در مقابل در هر فرصتی که ایرانیان پیدا کردند، چه در قالب ساختار حکومتی آل بویه و چه در جنبش ها چون سربداران، ایده های اجتماعی و سیاسی خود را مطرح ساختند. در دوران افول

عباسیان، ایران که استقلال عملی خود را از خلافت بغداد کسب کرده بود و تنها بر اساس مناسبات حکومت‌اندیشی اسلامی و اخذ مشروعیت در ذهنیت مسلمانان، خود را تابع خلیفه بغدادنشین می‌دانستند، این امر، پس از سقوط عباسیان، ایلخانان مغول و سلسله‌های بعد از آن به دلیل همین استقلال نسبی، حکومت‌های متناسب شرایط اجتماعی، فکری و فرهنگی خود را به وجود آوردند. به طور مثال تغییر کیش مغولان در ایران از باب انگاره‌های معرفت‌ساز قدرت در عرصه حاکمیت مسلمانان نبوده بلکه این قدرت فکری و فرهنگی اسلام متکی بر تجارب برآمده از گذشته ایرانی تا آن زمان، آنان را به آن سوق داده است.

در سایر بخش‌های سرزمینی مسلمانان، این حکومت‌اندیشی بر ساخته در عصر عباسی با بنیان‌های معرفتی شکل یافته در آن دوران، به صورت یک مذهب با عنوان سنی در مقابل شیعی، بر ذهنیت عمومی حاکم بود. در سرزمین‌های غرب و شرق، عرصه نزاع‌های سیاسی و تحمیل قدرت با زور شمشیر شدند. در نهایت، اواخر قرن سیزدهم میلادی به سال ۱۲۹۹م، قبایل ترک به رهبری تُرک اغوز یعنی عثمان یکم در سوگوت، پایه اولیه یک حکومت گذاشته شد. از آنجایی که این قبایل در ادوار عباسی به عنوان جنگاوران در خدمت حکومت مسلمانان بودند و در نبردها، حکومت را یاری می‌کردند، در این شرایط مشروعیت با زور شمشیر، به آنان فرصت گسترش سلطه خود بر تمام سرزمین‌های اسلامی را داد. قبایل ترک عثمانی با جنگاوری توانستند با فتح شبه جزیره بالکان، حکومت کوچک خود را به مناطق گسترده‌ای پیش برند. در دوران سلیمان قانونی، حکومت عثمانی در قامت یک امپراطوری مسلمان و متکی به ایده حکومت‌اندیشی بر ساخته عصر عباسی، یک حکومت چند فرهنگی و زبانی از جنوب شرق و مرکز اروپا تا بخش‌هایی از آسیای میانه، مرکزی و شاخ آفریقا را به وجود آوردند.

در این چارچوب پرسش بنیادین این است که دو حکومت صفوی و عثمانی، چگونه توانستند حاکمیت خود را بر جامعه مسلمانی تحکیم بخشند؟ صفوی‌ها با تکیه بر مذهب شیعی، ایران را از اتصال به دامان خلافت خارج و هویت مستقل آن را بازیافتند. عثمانیان نیز با توسل به حکومت‌اندیشی مسلمانان در عصر میانه که بر پایه اصولی چون قریشی و عرب بودن خلیفه را به شخصیت‌هایی از مسلمانان غیر عرب و تُرک سرایت و حکومتی مسلمان با رهبری شخصیتی غیر عرب شکل دهند. این تحول بزرگ فکری در عرصه سیاسی نقطه عطفی در تحولات بعدی مسلمانان در مواجهه با افکار نو از جانب غرب شد.

الف: عثمانیان و تحول فکر سیاسی مسلمانان

هر چقدر در دوره عباسی تلاش فکری برای سازمان‌وارگی قدرت مشروع و ارتباط اجزاء متکثر به نقطه مرکزی و خلیفه انجام شد، با سقوط این حکومت، جنگ‌های داخلی برای کسب قدرت رو به تزايد گذاشت؛ امری که ذهنیت عمومی را برای این جنگ‌ها با مفاهیم چون جهاد توجیه می‌کرد. این مفاهیم که در دوره عباسی و زایش دانش فقه، معنا و مفهوم خاصی داشتند، در عصر فترت و با برآمدن حکومت عثمانی دگردیسی معنایی پیدا کردند. در فقه، حکومت که در این عصر به بعد با فقه سنی همراه است، مفهوم جهاد، جنگ مقدس با کافران تصور می‌شد. کافران نیز دو معنا مشخص داشتند؛ در مقام اول، غیر مسلمانان از اهل کتاب و غیر از آنان را در بر می‌گرفت و در مقام دوم مخالفان حکومت که دست به اسلحه برای سرنگونی آن اقدام می‌کردند. از دیدگاه فقه اسلامی سنی که فقه حکومت هم بود، بر نبرد و کشتار کافران مَهر تأیید می‌گذاشت و از آن به جنگ مقدس یاد می‌کرد. کشته شدن در این راه، کسب فیض شهادت که مرتبه متعالی معنوی است را برای مسلمانان و همراهان با حکومت که سلطه آن را پذیرفته‌اند، اعطا می‌شد (محمدعفی، ۱۹۹۰: ۱۲۵).

عثمانی‌ها با کمک بعضی از فقهای همفکر خود، تلاش کردند تا مقبولیت مشروعی را از دل این مفاهیم برای سلطه خود بر مسلمانان ایجاد کنند. در دوران پس از عباسی، بسیاری از فقها به دلیل نبود امنیت و جنگ‌های مستمر، نیاز به زیست امن در ذیل یک حکومت قدرتمند را ضروری می‌دانستند. از این رو در آموزه‌های فقهی در عصر ناامنی، مشروعیت حاکم با شمشیر برای تحکیم امنیت را پذیرفتند. این نقطه عزیمت مهمی بود تا سران حکومت عثمانی از آن مبنایی برای جنگ‌های کسب قدرت خود بتراشند. آنان با طرح این فکر که جنگ‌های آنان برای کسب سلطه بر مسلمانان و توسعه سرزمینی جهان اسلام با فتوحات به سمت اروپا را جهادی بایسته برای تحکیم امنیت و استقرار و بازگرداندن عظمت جهان اسلام مطرح می‌ساختند، مسلمانان این استدلال عثمانی را در این دوره بر مبنای بایسته شرعی خلیفه قریشی عرب مهم‌تر دانستند و برای رسیدن به امنیت در زندگی اجتماعی از ایده حکومت اندیشی خلافت مقدس در عصر عباسی عبور کردند. فقهای مخالف و مسلمانان ناهمسو با این فکر در مناطق مختلف سرزمین‌های اسلامی به وسیله همین ایده اعمال حاکمیت مشروع شمشیر مورد تعرض و کشتار قرار گرفتند. این فرایند به ترکان عثمانی، امکان تحکیم قدرت خود و مشروع‌سازی آن در ذهنیت عمومی سرزمین‌های اسلامی را داد.

ب: صفویه و تحول فکر سیاسی ایرانیان

درباره ایران و خاندان صفویه باید به یک نکته مهمی اشاره کرد، ایران با ورود اسلام به آن، از لحاظ فکری و فرهنگی در نقطه افول قرار نداشت، چرا که در این صورت مانند بسیاری از دیگر سرزمین‌های فتح شده که اسلام به مثابه دین را به تنهایی نپذیرفتند بلکه هویت و فرهنگ اجتماعی که اسلام در آن سر بر آورده بود را هم اختیار می‌کردند. این مسئله دلالت بر شکاف میان دولت-ملت در عصر ساسانی تصور بود^۱، یعنی نخبگان جامعه در پویایی فکری از همان ابتدا تلاش بسیاری کردند تا در عصر فکری و سیاسی جامعه جدید اسلامی به ایفای نقش مبادرت ورزند. بر این اساس از همان ابتدا و بعد از مرگ یزگرد سوم، نخبگان ایرانی با گرایش بر خاندان پیامبر که در عصر اموی طیف وسیعی از مخالفان را راهبری می‌کردند، به حفظ هویت فکری و فرهنگی خود اقدام نمودند. عصر عباسی، فرصت این رویکرد را به ایرانیان دادند تا در اندیشه حضور مؤثر درون جامعه اسلامی باشند و در عین حال در فکر خروج و استقلال از آن را به صورت یک ایده پیگیری کنند. ترجمه بسیاری از منابع زرتشتی و انتقال میراث سیاسی ایرانیان همراه با تولید آثار مهمی چون شاهنامه با این هدف صورت گرفت (Amant, 2018: 65). از این جهت باید تأکید کرد که ایرانیان در طول تاریخ حضور خود در جهان اسلام در نزدیکی با خاندان پیامبر، هویتی مستقل از ساختار کلی جامعه مسلمانان را در درون خود پرورش می‌دادند. نقطه اساسی این مسئله را باید از انتقال مرکزیت خلافت راشدین در عصر علی بن ابی طالب به کوفه مورد توجه قرار داد.

این رویکرد، دلالت بر این مسئله دارد که صفویان با فرمان ملوکانه و با توجه به اهداف سیاسی ناشی از غیرت‌سازی با حکومت عثمانی، به تغییر در مذهب ایرانیان اقدام نکردند بلکه ایرانیان قرون متمادی با ایده تشیع آشنایی و به خاندان پیامبر مهر و مودت داشتند. صفویه که جریانی صوفی بودند با آگاهی از این امر، به آن عینیت بخشیدند. مذهب شیعه که در عصر غیبت بسیاری از انگاره‌های فقهی و کلامی آن توسط فقهای چون شیخ مفید، شیخ طوسی، شهید اول و بسیاری دیگر شکل گرفته بود، در مناطقی از عراق، اردن و لبنان حضوری حاشیه‌ای داشتند (عبدالهادی حائری، ۱۳۹۲: ۱۴۵). در زمانی که شاه

۱ - البته مفهوم ملت با تسامح در اینجا به کار می‌رود. انسجام اجتماعی در عصر ساسانی که از بین‌النهرین تا دیوار چین را شامل می‌شد، بر پایه مناسبات کثرت بر وحدت، یعنی پذیرش تنوع و گوناگونی از سوی حکومت و اتحاد جوامع بر محور شاهنشاه را نمایش می‌دادند؛ امری که امروزه با مفهوم ملت از آن یاد می‌شود.

اسماعیل در حال مبارزه برای کسب قدرت بود، بسیاری از نخبگان و علمای همراه او از طریقه صوفیه بر این باور بودند که نمی‌توان با نگرش صوفی، قدرتی سیاسی و اداره جامعه انجام داد. صوفیه، روشی برای تنظیم مناسبات ایمانی و فردی میان انسان و خداوند است، از این جهت نیازمند ایده‌ای دینی بودند که بتوان ساختار حکومتی مستقل از جریان خلافت ایجاد کرد. از این نقطه عزیمت، مذهب شیعه به‌عنوان ایده غیرت‌ساز از خلافت و ایدئولوژی اداره حکومت در نظر گرفته شد. مهاجرت علمای شیعه از سرزمین‌های دیگر، به‌خصوص لبنان با هدف توجیه مشروعیت سلطان ذی شوکت و آموزش اعمال مذهبی بر پایه فقه شیعی بود (ریولا جوردی ابی صعب، ۱۳۹۶: ۶۵).

شیعه به دلیل گرایش به مفهوم امام، این فرصت را به نخبگان ایرانی داد تا شاهی آرمانی ایرانی و تجربه حکمرانی عصر ساسانی در بستر ایران بازخوانی قرار دهند. سلطان صفوی با گرایش به امام علی و امام غایب، اداره امور مسلمانان شیعه را در عصر غیبت با تأیید علمای شیعه بر عهده می‌گیرد. از این جهت در مراسم تاجگذاری صفویه، همواره شیخ الاسلام خطبه‌ای به نام سلطان قرائت می‌کند و به نیابت از امام غایب به کمر سلطان، زنار یا کمر بند شاهی می‌بندد. در این وضعیت، مفهوم شاهنشاه در عصر ساسانی که جامع دین و سیاست و همسازکننده آن بود، در دوران صفویه به سلطان تغییر یافت. سلطان در این عصر تنها مجری فرامین شرع مستتج از جانب علمای شیعه خواهد بود؛ بر این اساس با عبارت سلطان ذی شوکت از او یاد می‌شود. این لقب، دال بر سلطه ناشی از اجرای فرامین شرع خواهد بود که آن را مشروع می‌سازد. دگردیسی مفهومی از عصر ساسانی که شاهنشاه جامع دو رکن دین و سیاست می‌نمود، در عصر صفوی به دلیل شکل‌گیری صنف روحانیت شیعه، متولی امر دین از شاهنشاه منفک می‌شود، زیرا در اصل مفهوم شاهنشاه به امامت معصوم متحول می‌شود. در زمانه غیبت امام، نایبان او که بر اریکه علم دین نشسته‌اند، از جانب امام، مشروعیت سلطان را در دو بخش دینی و سیاسی تأیید می‌کردند. در صورت دقت، تحول مفهومی از شاهنشاه تالی‌تو اهورامزدا به سلطان که به معنای سلطه امر دنیوی است، تقلیل موقعیت می‌دهد. روحانیت شیعه جایگاه سلطه معنوی را برای خود حفظ می‌کنند تا با استنباط احکام شرع، سلطان ذی شوکت را در مقام مجری همراهی کنند. این روندی است که توانست ایران را از بدنه جامعه مسلمانان مستقل و هویتی خاص به خود بدهد.

نتیجه

اگر به فرایند شکل‌گیری حکومت اسلامی از عصر مدینه تا برآمدن دو دولت عثمانی و صفویه، دریابیم، مردمان عرب به دلیل زیست در میان دو تمدن بزرگ ایران‌شهر و روم و ارتباط با آنان، با امر حکومت

و سیاست‌ورزی آشنا می‌یابیم. آنان از عصر مدینه تا عباسی دو الگوی حکومت‌اندیشی را نمود بخشیدند، الگوی علوی که می‌خواهد بر طبق شیوه و منش سیاست‌ورزی محمدی حکمرانی کند و الگوی اموی که در صدد احیاء سنت عربی در بستر زیست قبایلی در میان مسلمانان بود. چالش میان دو شیوه حکمرانی به تولید حکومت‌اندیشی عصر عباسی منجر شد. در این رهیافت، الگوی سیاست‌ورزی محمدی با تجربه ایرانی، حکومت‌اندیشی را نمود بخشید که برای چهار قرن استمرار حکومت را به همراه داشت. در این حکومت‌اندیشی اصولی بنا گذاشته شد که مشروعیت‌ساز بودند؛ خلیفه با اتکاء به منبع مشروعیت‌ساز حاکمیت الهی تجلی یافته در پیامبر اسلام، جایگاهی قدسی برای آن تصور شد. در تعریف این جایگاه و کارکرد سیاسی و اجتماعی از الگوی شاهی آرمانی ایرانی الگوبرداری شد که خلیفه همانند شاهنشاه با همسازی دین و سیاست، از موضع دینی و خواست شارع مقدس به سیاست-ورزی متکی به عدل و انصاف در جامعه مسلمانان اقدام می‌کند. یکی از رازهای ماندگاری طولانی مدت حکومت عباسی را در اتکاء قدرت به مشروعیت الهی دانسته شده است.

با سقوط عباسیان دو قرن سرزمین‌های اسلامی در نزاع برای کسب قدرت به زیر سایه جنگ و کشتار می‌روند. نتیجه این وضعیت تحول در مبنای حکمرانی از حکومت‌اندیشی مبتنی بر اصول مشروعیت‌ساز به مشروعیت متکی به زور و شمشیر بود. نأمنی، مشروعیت حاکم قدرتمندی که با شمشیر سلطه خود را تحمیل می‌سازد به شرط ایجاد امنیت در جامعه به همراه می‌آورد. از این موضع ترکان عثمانی که از قبایل جنگاور مناطق آناتولی بودند، توانستند با قدرت سلطه خود را بر کلیت جامعه اسلامی تحکیم کنند. آنان با تحول مفهومی جنگ با کافران در رهیافت جهادی به تحکیم قدرت خود بر سرزمین‌های اسلامی، مشروعیت خود را از طریق اعمال زور از برای امنیت در جامعه اسلامی به ارمغان بیاورند.

ایران در وضعیتی متفاوت از همان ابتدای ورود اسلام به آن، با کمک نخبگان، در موضع حفظ استقلال خود به ائتلاف با خاندان پیامبر که در حاشیه قدرت بودند، اقدام کرد. در عصر عباسی با ایفای نقش در شکل‌گیری حکومت‌اندیشی مسلمانان نقش مؤثری بازی کردند. این گرایش به خاندان پیامبر به ایرانیان فرصت حفظ هویت فکری و فرهنگی خود همت بگمارند. از این رو از اواخر عصر عباسی تا برآمدن صفویه در فاصله زمانی بیش از دو قرن، ایرانیان با حضور در جهان اسلام، استقلال نسبی از ساختار خلافت داشتند. در دوران بعد از عباسی‌ها، حکومت ایلخانی، تیموری و... این شرایط را استمرار بخشیدند، به‌خصوص اینکه در این دو قرن، حکومت شمولیت‌خواهی در جامعه مسلمانی وجود نداشت. صفوی‌ها با آگاهی از شرایط فکری حاکم بر سیاست‌ورزی ایرانی با تکیه بر مذهب شیعه که ایرانیان از

طریق ارتباط روحی و معنوی با خاندان پیامبر آشنا بودند، موجب استقلال ایران از خلافت نوینیا عثمانی شد؛ با تشکیل دولت صفوی گذشته ازهم گسیختگی ایرانی را پایان بخشید. سلسله صفویه از ایران ملتی مستقل، خودمحرور، پر قدرت و مورد احترام ساختند که مرزهای آن در زمان شاه عباس اول با مرزهای ساسانیان در اوج قدرت برابر بود.

فهرست منابع

منابع فارسی

- ۱- الگار، حامد (۱۳۹۶). دین و دولت در ایران، نقش علما در دوره قاجاریه. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: انتشارات توس.
- ۲- پاتریشیا، کرون (۱۳۸۹). تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام. ترجمه مسعود جعفری. تهران: انتشارات سخن.
- ۳- جوردی ابی صعب، ریولا (۱۳۹۶). تغییر مذهب در ایران، دین و حکومت امپراطوری صفویه. ترجمه رفعت خواجه- یار. تهران: انتشارات تمدن علمی.
- ۴- حائری، عبدالهادی (۱۳۹۲). تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق. تهران: امیرکبیر.
- ۵- حسن، حسن ابراهیم (۱۹۷۷). تاریخ الدولة العباسیة. القاهرة: دار النهضة العربیة.
- ۶- زیدان، جرجی (۱۳۷۷). تاریخ تمدن اسلام. ترجمه حسن عابدینی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۷- شفیعی، احمد (۱۳۸۰). تاریخ خلفای عباسی. تهران: انتشارات سمت.
- ۸- عسیران، رشید (۱۹۸۵). المغول فی التاریخ. بیروت: دار العلم للملایین.
- ۹- عفیفی، محمد (۱۹۹۰). الفتح العثماني للقسطنطينیة. القاهرة: دار المعارف.
- ۱۰- فکرت، محمد آصف (۱۳۹۰). تاریخ امپراطوری عثمانی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۱- فیرحی، داود (۱۳۷۸). قدرت، دانش و مشروعیت. تهران: نشرنی.
- ۱۲- فیرحی، داود (۱۳۸۲). نظام سیاسی و دولت در اسلام. تهران: سمت.
- ۱۳- فیرحی، داود (۱۳۸۶). تاریخ تحول دولت در اسلام. قم: دانشگاه مفید.
- ۱۴- قادری، حاتم (۱۳۸۹). تحول مبانی مشروعیت خلافت. تهران: کتاب پارسه.
- ۱۵- کاتوزیان، همایون (۱۳۹۱). ایرانیان دوران باستان تا دوره ی معاصر. ترجمه حسین شهیدی. تهران: نشر مرکز.
- ۱۶- کشاورزی، بهزاد (۱۳۷۹). تشیع و قدرت در ایران. پاریس: خاوران.
- ۱۷- لمبتن، آن (۱۳۸۹). دولت و حکومت در اسلام، سیری در نظریه سیاسی فقهای مسلمان از صدر اسلام تا اواخر قرن سیزدهم. ترجمه محمد مهدی فقیهی. تهران: انتشارات شفیعی.
- ۱۸- لمبتن، آن (۱۳۹۲). تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران. ترجمه یعقوب آژند. تهران: انتشارات نی.
- ۱۹- نولته، ارنست (۱۳۹۹). اسلام گرایی، سومین جنبش مقاومت رادیکال. ترجمه مهدی تدینی. تهران: ثالث.

منابع غیر فارسی

1. Lapidus,(2012), Ira M. Islamic Societies to the Nineteenth Century: A Global History. Cambridge University Press.
2. Kennedy, Hugh.(2004), The Prophet and the Age of the Caliphates. London: Longman.
3. Mitchell, Colin P.(2009), The Practice of Politics in Safavid Iran: Power, Religion and Rhetoric. London: I.B.Tauris.
4. Newman, Andrew J.(2006), Safavid Iran: Rebirth of a Persian Empire. London: I.B.Tauris.
5. Roemer, H. R.(1986), The Safavid Period. In The Cambridge History of Iran, Volume 6, Cambridge: Cambridge University Press.
6. .Roemer, H. R.(1986), "The Safavid Period." In The Cambridge History of Iran, Volume6: The Timurid and Safavid Periods, edited by Peter Jackson and Laurence Lockhart. Cambridge University Press.
7. Watt' w. Montgomery;(1968)' Islamic Political Thought' The Basic Concepts; Edinburgh at the University Press.
8. Wittek, Paul.(1938), The Rise of the Ottoman Empire. London: Royal Asiatic Society.